



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۸ مهر ۱۳۹۱

مصادف با: ۱۲ ذی القعدة ۱۴۳۳

جلسه: ۷

موضوع کلی: وضع

موضوع جزئی: مسلک اول: ذاتی بودن ارتباط بین لفظ و معنی

سال: چهارم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و العن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

در امر اول از امور سیزده گانه ای که مرحوم آخوند در مقدمه کفایه ذکر کرده اند هفت مطلب بیان شده که چهار مطلب مربوط به مطلق علوم و سه مطلب مربوط به علم اصول است. ما سه مطلب مربوط به علم اصول را بیان کردیم؛ یکی تعریف علم اصول، دیگری فرق بین مسائل اصولیه و مسائل فقهیه و سومی هم موضوع علم اصول. نکته دیگری باقی مانده که فائده علم اصول است که آن را هم به طور مختصر اشاره می کنیم و وارد بحث از امر ثانی می شویم.

فائده علم اصول:

با توجه به مطالبی که در تعریف علم اصول و موضوع علم اصول ذکر کردیم فائده علم اصول هم روشن می شود. از آنچه گفته شد استفاده می شود که به طور کلی علم اصول متکفل قواعد و مسائلی است که برای استدلال فقهی مورد نیاز می باشد یعنی هر آنچه که یک فقیه برای استدلال به آن نیازمند است در علم اصول بیان شده چون کار فقیه استنباط حکم شرعی یا استخراج وظیفه عملی است و لذا نیازمند استدلال است، آنچه را که یک فقیه برای استدلال به آن نیازمند است در علم اصول تبیین می شود. البته این بدان معنی نیست که همه امور مورد نیاز فقیه در علم اصول باید جستجو شود، ما مقدمات و علوم مورد نیاز برای اجتهاد را در بحث اجتهاد و تقلید به تفصیل بیان کردیم و گفتیم که منطق، ادبیات، تفسیر، رجال و درایه و بعضی از علوم دیگر دخیل در استدلال و استنباط می باشند، منطق یکی از علومی است که برای استدلال و استنباط مورد نیاز است. پس اینکه گفته می شود آنچه را که فقیه برای استدلال فقهی به آن نیازمند است در علم اصول بیان می شود منظور، قواعد عامه و اصولی است که در همه ابواب و مسائل فقهی قابل استفاده است، بر این اساس می توانیم بگوییم فائده علم اصول مشخص کردن اصول و قواعد عامه ای است که فقیه برای استدلال به آن نیازمند است و الا فقیه برای استدلال به بسیاری از علوم نیاز دارد مثلاً یکی از اموری که فقیه به آن نیازمند است این است که اگر با روایتی برخورد کرد ظهور آن روایت را باید بررسی کند و ظهور خصوص آن روایت را نباید در علم خاصی جستجو کرد، و این البته مبتنی بر دانستن بعضی قواعد می باشد مثلاً باید ببیند آیا آن روایت معارض دارد یا نه این مربوط به همه مسائل نیست. پس علم اصول متکفل بیان آن دسته از قواعد است که مربوط به همه مسائل است نه خصوص یک مسئله خاص. بیش از این درباره فائده علم

اصول نیاز نیست که توضیح داده شود و این مسئله امری واضح و روشن است. به‌رحال این مطالب با حذف آن اموری که مربوط به مطلق علوم است در امر اول بیان شد.

امر ثانی: وضع

در رابطه با وضع مباحث مختلفی مطرح است که مرحوم آخوند آن را در ضمن چند مطلب مورد بررسی قرار داده‌اند. اینکه حقیقت وضع چیست؟ اقسام وضع به اعتبارات مختلف کدام است و واضح کیست؟ مطالبی است که مورد بررسی قرار خواهیم داد ولی قبل از آن که بدانیم حقیقت وضع چیست و اقسام وضع را بشناسیم اساساً باید مشخص شود که چیزی به عنوان وضع وجود دارد یا نه؟ اگر اصل وضع به هر یک از معانی که برای آن ذکر شده و با قطع نظر از مسالکی که در باب وضع وجود دارد، انکار شود تلاش برای کشف حقیقت وضع معنی ندارد.

دو مسلک درباره ارتباط لفظ و معنی:

به طور کلی در اینکه بین لفظ و معنی ارتباط وجود دارد تردیدی نیست یعنی این مطلب قابل انکار نیست که لفظ بر معنا دلالت دارد مثلاً از لفظ سماء معنای آسمان یا از لفظ نار معنای آتش استفاده می‌شود. پس در اصل ارتباط بین لفظ و معنا تردیدی نیست لکن مسئله این است که این ارتباط چه نحوه ارتباطی است؟ آیا این ارتباط یک ارتباط حقیقی و واقعی و تکوینی و ذاتی است یا این ارتباط ناشی از وضع و اعتبار و جعل است؟ بحث از حقیقت وضع و واضع و اقسام وضع متفرع بر نفی ارتباط ذاتی بین لفظ و معنی است لذا نخست باید معلوم شود که آیا ارتباط بین لفظ و معنا که قابل انکار نیست یک ارتباط واقعی و حقیقی و تکوینی است یا نه؟

به طور کلی در مورد ارتباط لفظ و معنا و دلالت لفظ بر معنا دو مسلک اصلی وجود دارد:

(الف) مسلک ذاتی بودن و حقیقی بودن دلالت لفظ بر معنی.

(ب) اعتباری بودن و جعلی بودن دلالت لفظ بر معنی (مسلک وضع).

البته دیدگاه دیگری هم وجود دارد که از آن تعبیر به ارتباط واقعی می‌شود ولی حقیقتاً در ذیل مسلک اول قرار نمی‌گیرد. این خیلی مهم است که از ابتدا چپش بحث به گونه‌ای باشد که اقوال و انظار درست در جای خودشان قرار گیرند مثلاً از کلمات محقق عراقی و محقق نائینی هم استفاده می‌شود که ارتباط لفظ و معنی یک ارتباط واقعی است ولی قطعاً دیدگاه این دو بزرگوار را نمی‌توان جزء مسلک اول قرار داد و تفسیر آنها از واقعی بودن ارتباط بین لفظ و معنی با قائلین به مسلک اول متفاوت است. گاهی تعبیرات واحد بدون توجه به تفسیر آنها ممکن است انسان را به اشتباه اندازد. مسلک اول می‌گوید ارتباط بین لفظ و معنی یک نحوه ارتباط واقعی است اما باید دید منظور آنها از ارتباط واقعی چیست؟ محقق عراقی و محقق نائینی هم تعبیر به واقعی بودن این ارتباط دارند ولی با دقت و تأمل در مطالب آنها معلوم می‌شود که منظور این دو بزرگوار از اینکه می‌گویند ارتباط بین لفظ و معنی است با نظر قائلین به مسلک اول متفاوت است چون این دو

تصریح می‌کنند که ارتباط بین لفظ و معنا اعتباری است ولی می‌گویند بعد از وضع و اعتبار واقعیتی پدید می‌آید و به این جهت این ارتباط را یک ارتباط واقعی می‌دانند.

شهید صدر هم از کسانی است که ارتباط بین لفظ و معنا را یک ارتباط واقعی می‌داند ولی قطعاً نظر ایشان با نظر کسانی که قائل به مسلک اول هستند متفاوت است، چون ایشان تصریح می‌کنند به اینکه حق در این بحث مسلک اعتبار است ولی می‌گوید این امر واقعی است. البته باید این انظار را در آینده به تفصیل بررسی کنیم ولی اکنون فقط خواستیم از ابتدا این نکته را مشخص کنیم که با اینکه در مسئله وضع دو مسلک اصلی داریم نظر دیگری هم وجود دارد که می‌گویند ارتباط بین لفظ و معنا ارتباط واقعی است ولی قطعاً آنها در زیر مجموعه مسلک اعتبار قرار می‌گیرند، درست است که تعبیر آنها مشابه تعبیر مسلک اول است ولی در واقع از حیث واقعی بودن و اعتباری بودن، نظرشان این است که ارتباط بین لفظ و معنا یک ارتباط واقعی است.

مسلک اول: ذاتی بودن ارتباط لفظ و معنی

این مسلک به عباد بن سلیمان صیمری یا صاحب بن عباد نسبت داده شده است. میرزای قمی در کتاب قوانین این مسلک را به این شخص نسبت داده و دو تفسیر هم در مورد کلام او ذکر می‌کند.^۱ تعبیر این شخص این است که دلالت لفظ بر معنا ذاتی است یعنی این ارتباط قبل از آن که جعل و اعتباری باشد وجود داشته است. البته در مورد سعه و ضیق این ارتباط به روشنی نمی‌توان از کلمات ایشان استفاده کرد که آیا قائلین به ذاتی بودن دلالت لفظ بر معنا در همه الفاظ اعم از اسماء کلیه و اسماء شخصیه این سخن را می‌گویند یا آن که در خصوص اسماء کلیه این اعتقاد را دارند مثلاً نار، ماء، آتش، درخت، جبل اسامی کلیه‌اند که بر یک معنای کلی دلالت دارند، بعضی از اسامی هم شخصیه هستند مانند نامی که پدر بر فرزند خود می‌گذارد یا نامی که بر یک مکان یا شیء خاص گذاشته می‌شود. کسانی که قائل به ذاتی بودن دلالت لفظ بر معنا هستند آیا منظورشان مطلق الفاظ است اعم از اسامی کلیه و شخصیه یا خصوص اسامی کلیه مورد نظرشان است که در این باره چیزی نگفته‌اند. البته بعید به نظر می‌رسد که کسی ادعا کند بین نام یک شخص و حقیقت آن شخص یک ارتباط ذاتی وجود داشته قبل از آن که پدرش این نام را برای او انتخاب کند. پس معلوم نیست که مدعی این دیدگاه آن را تا اسامی و اعلام شخصیه هم گسترده می‌داند یا نه ولی این چندان مهم نیست بلکه مهم اصل ادعا است که دلالت لفظ بر معنا آیا دلالت ذاتی است یا نه؟ به هر حال منظور آنها این است که همان گونه که نار بر حرارت دلالت می‌کند و این دلالت ذاتی است ارتباط بین لفظ و معنا هم ذاتی است. ما نخست باید این ادعا را تحلیل کنیم که مراد از ذاتی بودن چیست و بعد از آن به بررسی ادله‌ای که بر این ادعا اقامه شده بپردازیم.

احتمالات و تفاسیر مختلفی درباره ذاتی بودن دلالت لفظ بر معنا وجود دارد که ما به پنج احتمال و تفسیر در این رابطه اشاره می‌کنیم:

^۱. قوانین الاصول، ج ۱، ص ۱۹۴.

احتمال اول:

احتمال اول اینکه لفظ، علت تامه برای حقیقت معنا باشد یعنی همان گونه که مثلاً حرارت، ذاتی آتش است و آتش در خارج منشأ حرارت است لفظ نار علت تامه وجود آتش در خارج باشد، پس وقتی گفته می‌شود دلالت لفظ بر معنا ذاتی است منظور این است که خود این لفظ یعنی صوتی که از دهان خارج می‌شود علت و سببیت تامه برای نفس آن معنا داشته باشد که همان آتش خارجی است.

این احتمال بدیهی البطلان است و بعید است که مراد قائلین به ذاتی بودن ارتباط بین لفظ و معنا این باشد که لفظ را علت تامه تحقق معنا در خارج بدانند چون:

اولاً: معانی قبل از الفاظ تحقق پیدا کرده‌اند یعنی یک حقیقتی در خارج بوده و بعد برای آن لفظی گذاشته شده است مثلاً ابتدا یک حقیقتی به نام آسمان وجود داشته و بعداً برای آن لفظ سماء انتخاب شده و امکان ندارد که معلول قبل از علت تحقق داشته باشد، پس اگر معنا معلول لفظ باشد معقول نیست که لفظ علت تامه برای معنا باشد.

ثانیاً: این لفظ به عنوان لفظ صادره از چه کسی می‌خواهد علت باشد، آیا آن استعمال اول سبب و علت تامه برای تحقق معناست یعنی اولین لفظ صادر شده از یک شخص و واضع می‌خواهد علت تامه تحقق آن طبیعت باشد یا علت تامه تحقق مصادیق باشد که هر دو مبتلی به اشکال است چون طبیعت معنا یک امر ذهنی و یک مفهوم کلی است و هیچ وجودی در خارج ندارد مثل طبیعت انسان بلکه آنچه که در خارج وجود دارد مصادیق و افراد است که مصادیق و افراد هر لحظه در خارج محقق می‌شوند که در این صورت آن استعمال اول نمی‌تواند علت تامه تحقق همه مصادیق باشد. پس سؤال این است که ما لفظ صادر از کدام شخص را باید ملاک قرار دهیم و لفظ صادر از کدام انسان سبب تحقق آن معنا در خارج خواهد بود چون هزاران نفر لفظ مورد نظر مثل آتش را استعمال می‌کنند حال سؤال این است که کدام یک از این الفاظ ملاک برای تحقق حقیقت آتش در خارج است، بعلاوه زبان‌ها مختلف است مانند زبان عربی، فارسی، انگلیسی و... که در یک جا کلمه نار علت تحقق معنای آتش خواهد بود و جای دیگر کلمه آتش و چگونه ممکن است یک معنا چند نوع علت تامه داشته باشد. نتیجه اینکه احتمال اول ثبوتاً امکان ندارد و بدیهی البطلان است و بعید است که نظر قائلین به ذاتی بودن ارتباط بین لفظ و معنا این احتمال باشد.

بحث جلسه آینده: چهار احتمال دیگر در رابطه با مسلک اول وجود دارد که انشاء الله در جلسه آینده به ذکر و بررسی آنها خواهیم پرداخت.

«والحمد لله رب العالمین»